

عجیب و مدهش

دفتر منطقه مسکو حزب ما [۱] در قطعنامه مصوبه ۲۴ فوریه سال ۱۹۱۸ خود نسبت به کمیته مرکزی ابراز عدم اعتماد نموده، تبعیت از آن تصمیمات کمیته مرکزی «که با اجراء شرایط قرارداد صلح با اتریش و آلمان ارتباط خواهند داشت» را قبول نکرده و در «توضیح نامه» ضمیمه این قطعنامه هم اظهار داشته است که «تصور نمی کند انشعاب قریب الوقوع حزب قابل اجتناب باشد.»*

در تمام این موضوع هیچ چیز مدهش یا حتی عجیبی هم وجود ندارد. این یک امر کاملاً طبیعی است که رفقای که در مسئله صلح جداگانه اختلاف نظر شدیدی با کمیته مرکزی دارند، کمیته مرکزی را شدیداً سرزنش نمایند و در مورد ناگزیری انشعاب اظهار اطمینان کنند. همه اینها حق کاملاً قانونی اعضای حزب و کاملاً واضح است. ولی چیزی که عجیب و مدهش است اینجاست. «توضیح نامه‌ای» به قطعنامه ضمیمه شده است. متن کامل آن از این قرار است:

«دفتر منطقه مسکو تصور نمی کند انشعاب قریب الوقوع حزب قابل اجتناب باشد، و ضمناً این هدف را در برابر خود قرار می دهد که تلاش خود را مصروف اتحاد تمام کمونیستهای انقلابی پیگیری بنماید که بطور یکسانی هم علیه هواداران انعقاد صلح جداگانه مبارزه می کنند و هم علیه کلیه اپورتونیستهای میانه رو در حزب. از نظر مصالح انقلاب جهانی ما صلاح می بینیم به امکان از دست رفتن قدرت شوروی، که اکنون دارد جنبه صرفاً تشریفاتی به خود می گیرد، تن در دهیم. ما مانند گذشته انتشار ایده‌های انقلاب سوسیالیستی را در کلیه کشورهای دیگر و به پیش بردن قاطعانه دیکتاتوری کارگری و سرکوب بی امان ضدانقلاب بورژوایی را در روسیه وظیفه اساسی خود می دانیم.»

کلماتی که ما در این نقل قول روی آنها تکیه کردیم عجیب و مدهش هستند. کنه مطلب در این کلمات است.

این کلمات تمام خط مشی ارائه شده توسط نویسندگان قطعنامه را به یادهای مبدل می سازند. این کلمات با وضوح خارق العاده‌ای ریشه اشتباه آنان را آشکار می سازند.

«از نظر مصالح انقلاب جهانی صلاح است به امکان از دست رفتن قدرت شوروی تن در داده شود...» این عجیب است، زیرا حتی ارتباطی بین مفروضات و نتیجه وجود ندارد. «از نظر مصالح انقلاب جهانی صلاح است به شکست نظامی قدرت شوروی تن در داده شود» - ممکن است این عقیده صحیح یا ناصحیح باشد ولی نمی توان آنرا عجیب دانست، این اولین نکته است. ثانیاً: قدرت شوروی «اکنون دارد جنبه صرفاً تشریفاتی به خود می گیرد.» این دیگر نه تنها عجیب بلکه حقیقتاً مدهش است. واضح است که نویسندگان قطعنامه خودشان را در پیچ و خم کلاف سردرگمی گیر انداخته‌اند. ناچاریم آنرا باز کنیم.

* این متن کامل قطعنامه است: «دفتر منطقه مسکو ح.ک.س.د.ر. پس از بحث در مورد فعالیت کمیته مرکزی، به علت خط مشی سیاسی و ترکیب اعضاء آن، عدم اعتماد خود را نسبت به آن ابراز می دارد و در اولین فرصت برای انتخاب یک کمیته مرکزی جدید اصرار خواهد ورزید. علاوه بر این، دفتر منطقه مسکو خود را به تبعیت حتمی از آن تصمیمات کمیته مرکزی که با اجرای شرایط قرارداد صلح با اتریش و آلمان ارتباط خواهند داشت، موظف نمی داند.» این قطعنامه به اتفاق آراء تصویب شد.

در مورد مسئله اول لابد منظور نویسندگان اینست که از نظر مصالح انقلاب بین جهانی تن در دادن به شکست احتمالی در جنگ، که به از دست رفتن قدرت شوروی یعنی پیروزی بورژوازی در روسیه منجر می گردد، صلاح است. نویسندگان قطعنامه با بیان این فکر بطور غیرمستقیم صحت آنچه را که من در تزه‌های خود (مورخه ۸ ژانویه سال ۱۹۱۸ که در روزنامه پراودای ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ درج شده است)* گفته‌ام مشعر بر اینکه نپذیرفتن شرایط صلح پیشنهادی آلمان منجر به شکست روسیه و سرنگونی قدرت شوروی خواهد شد، تصدیق می کنند.

پس *La raison finit toujours par avoir raison* – حقیقت همیشه پیروز است! مخالفین «تندرو»ی من یعنی مسکویی‌ها که تهدید به انشعاب می کنند می بایست – به همان علت که خود آنها کار را به صحبت علنی از انشعاب کشاندند – درباره دلایل **حقیقی** خود، آن دلایلی که افرادی که خود را به عبارت پردازی کلی درباره جنگ انقلابی محدود می کنند ترجیح می دهند با سکوت از کنارشان عبور نمایند، به همین اندازه رک و راست باشند. تمام ماهیت تزه‌ها و براهین من (این موضوع را هر شخصی که بخواهد با دقت تزه‌های مورخه ۷ ژانویه ۱۹۱۸ من را بخواند متوجه خواهد شد) اینست که ما باید صلحی بسیار ناگوار را **الان**، بلافاصله بپذیریم در عین اینکه به **تدارک** جدی و همزمان یک جنگ انقلابی می پردازیم (و علاوه بر این، دقیقاً بخاطر **مصالح** این تدارکات جدی). کسانی که به عبارت پردازی کلی درباره جنگ انقلابی اکتفا می ورزیدند، در مورد ماهیت براهین من تماماً سکوت اختیار کرده‌اند یا اینکه متوجه آن نشده‌اند و یا نخواسته‌اند متوجه شوند. اینست که اکنون من باید از صمیم قلب از مخالفین «تندرو»ی خود یعنی مسکویی‌ها به مناسبت اینکه «توطئه سکوت» درباره **ماهیت** براهین من را شکستند تشکر کنم. مسکویی‌ها **اولین** کسانی بودند که به این براهین پاسخ دادند.

و پاسخ آنان چیست؟

این پاسخ **اعتراف به صحت** برهان **مشخص** من است. مسکویی‌ها تصدیق کردند که آری، اگر ما در حال حاضر به نبرد با آلمانیها تن دردهیم، حتماً با شکست مواجه خواهیم شد. **آری**، شکست حتماً به سقوط قدرت شوروی منجر خواهد گردید.

باز و باز هم از صمیم قلب از مخالفین «تندرو»ی خود، مسکویی‌ها، تشکر می کنم که به «توطئه سکوت» در مورد ماهیت براهین من یعنی همانا در مقابل تذکر **مشخص** من راجع به اینکه شرایط جنگ در صورتی که ما فوراً به آن تن دردهیم، چگونه خواهند بود، خاتمه دادند و بدون هراس صحت تذکر مشخص مرا تصدیق نمودند.

به علاوه، براهین من که مسکویی‌ها در ماهیت امر مجبور شدند صحت آنها را تصدیق کنند، بر چه اساسی رد می شوند؟

بر این اساس که از نظر مصالح انقلاب جهانی **باید** به از دست رفتن قدرت شوروی تن دردهیم. چرا مصالح انقلاب بین المللی این را ایجاب می نماید؟ اینجاست کنه مطلب؛ این است جوهر استدلال کسانی که مایلند براهین مرا رد کنند. و در مورد این مهم ترین نکته اصلی و ضروری،

* مراجعه شود به مجموعه آثار لنین، جلد ۲۶، صفحات ۴۴۲-۵۰ – ویراستار.

** حقایق زیر به اعتراض متقابلی حاکی از اینکه شانه خالی کردن از زیر بار جنگ به هر حال غیرممکن بود، پاسخ می دهند: در ۸ ژانویه تزه‌های من خوانده شدند؛ تا ۱۵ ژانویه ما **می توانستیم** به صلح دست یابیم. تنفس بطور یقین تأمین می گشت (و برای ما کوتاه ترین تنفس هم، خواه از لحاظ مادی و خواه از لحاظ معنوی اهمیت عظیمی داشت زیرا **آلمان** مجبور بود جنگ **جدیدی** اعلام نماید)، هر آینه ... هر آینه عبارت پردازی انقلابی نبود.

نه در قطعنامه و نه در توضیح نامه حتی یک کلمه هم گفته نشده است. تنظیم کنندگان قطعنامه برای آنچه که بر همه معلوم و مسلم است - «سرکوب بی امان ضدانقلاب بورژوازی در روسیه» (با وسایل و شیوه‌های آنچنان سیاستی که به از دست رفتن قدرت شوروی منجر می شود؟) و مبارزه بر ضد کلیه فرصت طلبان میانه رو حزب - هم وقت پیدا کردند و هم جای گفتن ولی درباره آنچه که واقعاً جای بحث دارد و مربوط به جوهر خط مشی مخالفین صلح است، کلمه‌ای هم نگفته‌اند!

عجیب است و فوق العاده هم عجیب است. آیا علت سکوت نویسندگان قطعنامه در این باره این نبود که ضعف مخصوص خود را در این مورد احساس کردند؟ اظهار نظر واضح درباره علت (مصالح انقلاب جهانی این را ایجاب می نماید) چه بسا در حکم افشا نمودن خودشان می بود ... علت شان هر چه باشد، ما ناچاریم براهینی را که نویسندگان قطعنامه ممکن است از آنها پیروی کرده باشند جستجو نماییم.

شاید نویسندگان باور دارند که مصالح انقلاب جهانی هر نوع صلحی را با امپریالیستها ممنوع می سازد؟ این عقیده از طرف برخی از مخالفین صلح در یکی از گردهم آیی ها در پتروگراد اظهار شده بود ولی اقلیت ناچیزی از معترضین به صلح جداگانه از آن پشتیبانی کردند. [۲] واضح است که این عقیده کار را به نفعی صلاح بودن مذاکرات برست و نفعی صلح «حتی» به شرط بازگرداندن لهستان، لتونی و کورلاند می رساند. نادرستی این عقیده (که فی المثل از طرف اکثریت مخالفین پتروگرادی صلح رد می شود) کاملاً آشکار است. طبق این عقیده، یک جمهوری سوسیالیستی، که در احاطه قدرتهای امپریالیستی است، نمی تواند هیچ گونه قرارداد اقتصادی منعقد سازد و اصلاً نمی تواند وجود داشته باشد، مگر اینکه به کره ماه پرواز کند.

شاید نویسندگان برآنند که مصالح انقلاب جهانی تازاندن این انقلاب را ایجاب می نماید و چنین تازاندنی فقط از طریق جنگ ممکن است نه صلح که می تواند در توده‌ها تأثیری نظیر «مشروع ساختن» امپریالیسم بخشد؟ یک چنین «تئوری» کار را به گسست کامل با مارکسیسم می کشاند، زیرا مارکسیسم همیشه مخالف «تازاندن» انقلابها که به نسبت نضج حدت تضادهای طبقاتی مولد انقلاب تکامل می یابند بوده است. یک چنین تئوری برابر است با این نظریه که قیام مسلحانه شکلی از مبارزه است که همیشه و در هر شرایطی واجب است. در واقع مصالح انقلاب جهانی ایجاب می نماید که قدرت شوروی که بورژوازی کشور را سرنگون ساخته است به این انقلاب کمک کند ولی باید شکل کمک را متناسب با توانایی خود انتخاب نماید. نظریه کمک به انقلاب سوسیالیستی در مقیاس بین المللی توسط تن در دادن به امکان شکست این انقلاب در کشور خودی نظریه‌ایست که حتی با «تئوری» تازاندن هم تطابق ندارد.

شاید نویسندگان برآنند که هم اکنون انقلاب در آلمان آغاز شده است و هم اکنون به مرحله جنگ داخلی آشکار سراسری نیز رسیده است و به این جهت ما باید نیروهای خود را برای کمک به کارگران آلمانی اختصاص دهیم، باید خودمان را فدا کنیم («از دست رفتن قدرت شوروی») تا انقلاب آلمان را که هم اکنون نبرد قطعی خود را آغاز نهاده و تحت فشار شدیدی است نجات بخشیم؟ از این نقطه نظر ما با فدا کردن خود بخشی از نیروهای ضدانقلاب آلمان را به خویش مشغول می داریم و بدین سان انقلاب آلمان را نجات می بخشیم.

کاملاً ممکن است که با وجود چنین مفروضاتی، تن در دادن به امکان شکست و امکان از دست رفتن قدرت شوروی نه تنها «صلاح» (به قول نویسندگان قطعنامه) بلکه به تمام معنی یک وظیفه باشد. ولی واضح است که چنین مفروضاتی وجود ندارند. انقلاب آلمان در حال نضج است، ولی آشکار است که هنوز به نقطه انفجار یعنی جنگ داخلی در آلمان نرسیده است. اگر ما

«به امکان از دست رفتن قدرت شوروی تن درمی دادیم» واضح است که به نضج انقلاب آلمان کمک نکرده بلکه مانع آن می شدیم. ما با این عمل به ارتجاع آلمان کمک می کردیم، به نفع وی عمل می نمودیم، برای جنبش سوسیالیستی آلمان مانع تراشی می کردیم و توده‌های وسیع پرولتارها و نیمه پرولتارهای آلمان را که هنوز به سوسیالیسم نپیوسته‌اند از سوسیالیسم می ترساندیم، زیرا این توده‌ها از شکست روسیه شوروی به وحشت می افتادند، همانطور که کارگران انگلیس از شکست کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ به وحشت افتادند.

هر چه بکاوی منطقی در مباحثات نویسندگان خواهی یافت. براهین معقولی به نفع این دیدگاه که «از نظر مصالح انقلاب جهانی تن در دادن به امکان از دست رفتن قدرت شوروی صلاح است» وجود ندارد.

«قدرت شوروی اکنون دارد جنبه صرفاً تشریفاتی به خود می گیرد» – همانطور که دیدیم، این آن دیدگاه مدهشی است که نویسندگان قطعنامه مسکو آن را اعلام کرده‌اند.

از آنجا که امپریالیستهای آلمان قرار است از ما غرامت بگیرند، وقتی که ترویج و تبلیغ علیه آلمان را برای ما ممنوع سازند، در آن صورت قدرت شوروی تمام اهمیت خود را از دست داده و «جنبه صرفاً تشریفاتی به خود می گیرد» – احتمالاً سیر «استدلال» نویسندگان قطعنامه چنین است. می گوئیم «احتمالاً»، زیرا نویسندگان قطعنامه هیچ چیز روشن و دقیقی برای تأیید تر خود به دست نداده‌اند.

روحیه بدبینی کاملاً عمیق و چاره ناپذیر و یأس مطلق – اینست آنچه که مضمون و چکیده «تئوری» مربوط به جنبه کاملاً تشریفاتی داشتن قدرت شوروی و جایز بودن آن تاکتیکی را تشکیل می دهد که به امکان از دست رفتن قدرت شوروی منجر می گردد. چون راه نجاتی وجود ندارد، پس بگذار حتی قدرت شوروی هم نابود گردد – این است آن حسی که این قطعنامه مدهش را تقریر کرده است. براهین به اصطلاح «اقتصادی» هم، که گاهی این قبیل افکار را در لفافه آنها می پیچند، همان یأس چاره ناپذیر را آشکار می سازند: می گویند آخر این چه جمهوری شورویست که می توانند از باج بگیرند، آن هم باجی عظیم؟

جز یأس چیزی وجود ندارد: به هر حال نابود خواهیم شد!

با وضع بسیار بدی که روسیه دارد علت بروز این حس قابل درک است. ولی در بین انقلابیون آگاه، دیگر «قابل درک» نیست. این حس به ویژه از آن لحاظ که نظریات مسکویی ها را تا سطح پاوه گویی تنزل می دهد جنبه شاخص دارد. فرانسویان سال ۱۷۹۳ هرگز ممکن نبود بگویند فتوحات آنان – جمهوری و دموکراسی – جنبه صرفاً تشریفاتی به خود می گیرند و باید به امکان از دست رفتن جمهوری تن در دهند. سرپای وجود آنان را ایمان به پیروزی فرا گرفته بود نه یأس. ولی دعوت به جنگ انقلابی کردن و در عین حال در یک قطعنامه رسمی رشته سخن را به «تن در دادن به امکان از دست رفتن قدرت شوروی» کشاندن، معنایش افشاء کامل خویش است.

پروس و تعدادی از کشورهای دیگر در آغاز قرن نوزدهم به هنگام جنگهای ناپلئون به مراتب و بطور قیاس ناپذیری بیش از روسیه سال ۱۹۱۸ دچار ناملایمات و مشقات شکست، به زیر سلطه درآمدن، اهانت و ستمگری استیلاگر بودند. معهذاً بهترین افراد پروس، هنگامی که ناپلئون آنها را با چکمه نظامی خود صد بار شدیدتر از آن می کوبید که اکنون ما را می کوبند، گرفتار یأس نمی شدند و نمی گفتند مؤسسات سیاسی ملی «صرفاً تشریفاتی» هستند. آنها مأیوس نشدند و تسلیم حس «به هر حال نابود می شویم» نگشتند. آنها قراردادهای صلحی را امضاء می کردند که بی نهایت از قرارداد برست ناگوارتر، وحشیانه تر، ننگین تر و ظالمانه تر بود و می

دانستند که چطور منتظر بمانند؛ یوغ استیلاگر را با پایداری تحمل نمودند، باز جنگیدند، باز دچار یوغ استیلاگر شدند، باز قراردادهای شرم آورتتری را امضاء کردند، و باز هم بپاخواستند تا در پایان خود را رها ساختند (و این بدون استفاده از اختلافات بین استیلاگران نیرومندتر در حال رقابت نبود).

چرا نباید چنین چیزی در تاریخ ما تکرار شود؟

چرا ما دچار یأس شویم و قطعنامه‌هایی بنویسیم - که حقیقتاً ننگین تر از ننگین ترین صلح هستند - مبنی بر اینکه «قدرت شوروی دارد جنبه صرفاً تشریفاتی به خود می‌گیرد»؟

چرا شکستهای جنگی بسیار سخت در مبارزه بر ضد هیولاهای امپریالیسم مدرن نباید در روسیه نیز روحیه ملی را قوی کند، خود انضباطی را محکم کند، به خودستایی و عبارت پردازی پایان دهد، درس استقامت بدهد و توده‌ها را به تاکتیک صحیح پروسی ها، که ناپلئون تار و مارشان ساخته بود، برساند - تاکتیک امضاء کردن شرم آورتترین قراردادهای صلح هنگامی که ارتشی نداریم، سپس جمع آوری نیروها و بپاخاستن دوباره و دوباره؟

چرا ما باید از همان نخستین قرارداد صلح، هر چقدر هم که ناگوار باشد، دچار یأس شویم، در حالی که ملل دیگر توانسته‌اند حتی مصائب تلخ تر از آنرا نیز با پایداری تحمل نمایند؟

آیا استقامت پرولتاری که می‌داند در صورت نبودن قوا باید اطاعت نمود و قادر است با تمام این اوصاف بعداً به هر قیمتی شده دوباره و دوباره بپا خیزد و تحت هر شرایطی نیرو گرد آورد با این تاکتیک مبتنی بر یأس یا بهتر است گفته شود سست عنصری خرده بورژوازی، که در کشور ما در شکل حزب سوسیالیست رولوسیونر چپ حد نصاب عبارت پردازی درباره یک جنگ انقلابی را شکسته است، مطابقت دارد؟

نه رفقای عزیز «تندرو»ی مسکویی، هر روز امتحان، همانا آگاه ترین و با استقامت ترین کارگران را بیشتر از شما زده خواهد کرد. آنها خواهند گفت که قدرت شوروی نه تنها هنگامی که استیلاگر در پسکوف است و ما را مجبور به پرداخت یک باج ۱۰ میلیارد روبلی به صورت غله، مواد معدنی و پول می‌کند، بلکه حتی آن وقتی هم که دشمن به نیژنی - نووگورود و رستف کنار دن برسد و ما را مجبور به پرداخت باج ۲۰ میلیارد روبلی کند، جنبه صرفاً تشریفاتی به خود نگرفته و نخواهد گرفت.

هیچگاه هیچ استیلای بیگانه‌ای مؤسسه سیاسی مردم را یک مؤسسه «صرفاً تشریفاتی» نخواهد ساخت (و قدرت شوروی تنها یک مؤسسه سیاسی به مراتب عالی تر از آنچه که تاریخ زمانی به خود دیده است نمی‌باشد). برعکس استیلای بیگانه فقط باعث استحکام علاقه مردم نسبت به قدرت شوروی خواهد شد، هر آینه ... هر آینه این حکومت دست به حماقت‌های بی پروایانه نزنند. و مادام که ارتشی نداریم امتناع از امضای حتی ننگین ترین قرارداد صلح قماربازی بی پروایانه است و مردم حق دارند دولتی را که از این کار امتناع ورزیده مقصر بشمارند.

امضاء قراردادهای صلح فوق العاده ناگوارتر و ننگین تر از صلح برست در تاریخ دیده شده است (نمونه‌های آن در بالا ذکر شد) ولی به از بین رفتن حیثیت حکومت منجر نگردیده یا به آن جنبه تشریفاتی نداده؛ نه حکومت و نه مردم را نابود نموده، بلکه به عکس مردم را آبدیده ساخته و به آنها علم صعب و دشوار چگونگی ساختن ارتشی کارآمد حتی در یأس آورتترین شرایط و زیر چکمه استیلاگر را آموخته است.

روسیه به سوی یک جنگ میهنی جدید و حقیقی می‌رود، جنگی در راه صیانت و تحکیم قدرت شوروی. ممکن است دوران دیگر - نظیر دوران جنگ‌های ناپلئونی - دوران جنگ‌های (همانا

جنگها و نه یک جنگ) رهایی بخشی باشد که استیلاگران به روسیه شوروی تحمیل نمایند. این ممکن است.

و به این جهت ننگین تر از هر صلح ناگوار و حتی بسیار ناگوار که به علت نداشتن ارتش تحمیل گردد - ننگین تر از هر صلح ننگینی یأس ننگین است. اگر ما قیام و جنگ را جدی بگیریم حتی از ده قرارداد صلح زیان آور نیز نابود نخواهیم شد. اگر ما خود را با یأس و عبارت پردازی نابود نسازیم، استیلاگران نمی توانند ما را نابود کنند.

مندرج در شماره‌های ۳۷ و ۳۸

روزنامه پراودا مورخه ۲۸ فوریه و اول مارس سال ۱۹۱۸

امضاء: ن. لنین

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۷

توضیحات

۱- دفتر منطقه مسکو حزب کارگری سوسیال دمکرات (بلشویک) روسیه در سال ۱۹۱۷ و در آغاز سال ۱۹۱۸ سازمانهای حزبی ناحیه صنعتی مرکز یعنی استانهای مسکو، یاروسلاول، ته ورسک، کاستروما، ولادیمیرسک، اسمولنسک، نیژنی نوگورود، تولا، تامبف، کالوژسکایا و ارلف را در یک سازمان متحد نمود. در دوران مبارزه حزب برای صلح برست، رهبری دفتر منطقه مسکو موقتاً به دست «کمونیستهای چپ» (بوخارین، اوسینسکی، لومف، استوکف، ساپرونف، ماننسف، یاکوفلف و سایرین) افتاده بود. مقارن با پائیز سال ۱۹۱۸ دفتر منطقه مسکو عملاً نقش مرکز فراکسیونی ضد حزبی «کمونیستهای چپ» را ایفا می کرد. قطعنامه انشعاب گرایانه ضد شوروی که لنین درباره آن سخن می گوید، بعد از آنکه شرایط جدید صلح به تصویب کمیته مرکزی رسیده بود در جلسه محدود دفتر منطقه مسکو صادر گردید.

۲- اشاره است به رأی گیری درباره مسئله صلح با آلمان در گردهم آبی کمیته مرکزی حزب در ۲۱ ژانویه (۳ فوریه) ۱۹۱۸ که گرایشات متفاوتی در آن حضور داشتند. دو «کمونیست چپ» با نامهای اوسینسکی (اوبولنسکی) و استوکف بر علیه هر نوع صلح بین کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی رأی دادند. با این حال اکثریت «کمونیستهای چپ» موضعی دو پهلو گرفتند. با اینکه می پذیرفتند ممکن است صلح بین کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی منعقد شود، اما بر علیه انعقاد قرارداد صلحی فوری با آلمان رأی دادند (به «صورتجلسات کمیته مرکزی ح.ک.س.د.ر. (ب.) از اوت ۱۹۱۷ تا فوریه ۱۹۱۸»، ۱۹۵۸، صفحات ۹۱-۱۹۰، مراجعه نمایند).

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com